

میرزا

(پادشاه اولین سال درگذشت مهندس نزوک کیان فر)



مانند درخت، ریشه در گل داریم
چون لاله بجز داغ چه حاصل داریم

مانیز همان داغ تو در دل داریم
پیرانه سرم داغ جوانان بگداخت

خزمشاهی



9 789640 418161

مزدک نامه

(یادبود اولین سال درگذشت مهندس مزدک کیان فر)

خواهان

جمشید کیان فر، پروین استخری

کیان‌فر، جمشید، ۱۳۳۰ -

مزدک‌نامه: (یادبود اولین سال درگذشت مهندس مزدک کیان‌فر) / خواهان
جمشید کیان‌فر، پروین استخری. تهران خواهان ۱۳۸۷.
شازده، ۶۴۸ ص: مصور (رنگی).

978-964-04-1816-1

شابک

یادداشت:

jamshid Kianfar, Parvin Istakhri. Mazdak Nameh con the occasion
of the first anniversary of the death of Mazdak Kianfar.

کیان‌فر، مزدک، ۱۳۶۴-۱۳۸۶. یادنامه‌ها. مقاله‌های فارسی - قرن ۱۴.
الف. کیان‌فر، جمشید، ۱۳۳۰ - ، گردآورنده. ب. استخری، پروین،
۱۳۳۳ - ، گردآورنده. ج. عنوان دیگر: یادبود اولین سال درگذشت
مهندس مزدک کیان‌فر.

۸۴۴/۶۲۰۸

PIR ۴۲۸۷ / م ۴ ۱۳۸۷

مزدک‌نامه

(یادبود اولین سال درگذشت مهندس مزدک کیان‌فر)

خواهان: جمشید کیان‌فر، پروین استخری

چاپ اول: ۱۳۸۷

حروفچینی: محبوبه محمدی

لیتوگرافی و چاپ: طیف‌نگار

تیراژ: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۱۸۱۶-۱

حق چاپ محفوظ است.

ناشر: خواهان

فهرست مطالب

سخن خواهان یازده

علوم قرآنی

قرائت «ترجمه قرآن» و فضیلت آن / جويا جهانبخش ۱

اجتماعیات

نقش علوم انسانی در سازندگی اخلاق دانشجویی / دکتر رضا مصطفوی سیزواری ۱۷

داستان مشکل گشا (نقدی بر مبنای نظریه یونگ) / نوشته لیولین وون لی، ترجمه جلیل نوذری ۲۵

تعامل نهاد روحانیت و نهاد وقف / دکتر زهت احمدی ۶۶

فلسفه

پژوهشی در زندگانی خواجه نصیرالدین طوسی / نویسنده: دکتر هانی نعمان فرحات،

ترجمه دکتر غلامرضا جمشیدنژاد اول ۷۷

دم‌های حیاتی هندو به روایت واپسین شرح هیاکل النور / محمد کریمی زنجانی اصل ۱۴۲

ادبیات

خاقانی در اندوه مصایب / محمد روشن ۱۵۳

خلاصه‌الاشعار (تذکره‌ای از عصر صفوی) / دکتر اکبر ایرانی ۱۶۴

سوگواری جانوران و طبیعت (بن‌مایه‌ای داستانی در آیین‌های عزاداری) / دکتر سجاد آیدنلو ۱۷۰

جلوه‌های مدارا در سخنان سعدی / دکتر احمد کتابی ۱۷۴

زن در ادب پهلوانی / دکتر محمدحسین حیدریان ۲۱۵

مقوله ساخت و صورت در نزد منتقدان شبه قاره (با تکیه بر دیدگاه‌های سراج‌الدین علی‌خان آرزو) /

مهدی رحیم‌پور ۲۳۶

مزدک در شاهنامه / ع. روحبخشان ۲۵۲

تاریخ

افسانه زندگی زردشت / کامران فانی ۲۶۱

اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مرعشیان / دکتر جواد نیستانی ۲۶۴

جایگاه ایران زمین در ساخت هویت سیاسی دوره صفوی / دکتر محسن بهرام‌نژاد ۳۰۰

تاریخ‌نویسی انجامه‌ها بوسیله کسرهای اعشاری / فرید قاسملو ۳۱۹

منصب شهنامه‌نویسی در امپراتوری عثمانی / کریستین وودهد، ترجمه دکتر نصرالله صالحی ۳۴۴

نتیجه‌گیری‌های عرفی و عقلی در تاریخ / دکتر محسن جعفری مذهب ۳۸۰

نظام اداری و ساختار حکومت در ماوراءالنهر سده نوزدهم / دکتر محمدرضا حامدی ۳۸۷

مرآت‌الوقایع مظفری / محمد گلبن ۴۳۵

مسئله تفسیر تاریخ از دیدگاه نخستین تاریخ‌نگاران مسلمان / نویسنده: دکتر محمود اسماعیل،

ترجمه محمد باهر ۴۴۴

بر آن بی‌بها چرم آهنگران (پژوهشی در جایگاه اجتماعی آهنگران) / یزدان فرخی ۴۶۶

خاورشناسی

برگی از تاریخ خاورشناسی در آلمان: اوگوست فیشر / آنه ماری شیمل،

پارسی‌کرده محمدحسین ساکت ۴۸۵

جغرافیای تاریخی

اصفهان از نخستین شهرهای مهاجرپذیر جهان / منیژه ربیعی ۵۰۱

مطبوعات

حبیب یغمایی در دنیای مطبوعات / سید علی آل‌داود ۵۱۱

چند سند تازه‌تاب از روزنامه تازه‌بهار / علی میرانصاری ۵۱۹

سراغاز فارسی‌نویسی مطبوعاتی در جهان / سید فرید قاسمی ۵۲۸

رسائل

پیدایش علم پزشکی در خلاصه‌الحیة تتوی / علی اوجبی ۵۳۱

ردیه بر پادری / حامد ناجی اصفهانی ۵۶۵

کیفیت غزوه احزاب و مجملی از شهادت علی‌اکبر / محمدرضا مرادی‌نیا ۵۸۹

رساله حفظ الصحه / حوریه سعیدی..... ۵۹۷

اسناد

سنگ گور هامر پورگشتال / عمادالدین شیخ الحکمایی..... ۶۰۷

یادمان

خداوندا در توفیق بگشا / میرعابدین کابلی..... ۶۱۵

ایستاده مردن در شناخت زنده یاد استاد سیدمحمدتقی میرابوالقاسمی / فرامرز طالبی..... ۶۲۰

قو (شعر) / منوچهر خمسه بیگدلی..... ۶۳۰

دختری که سیاه پوش برادرش شد / مهتا کیان فر..... ۶۳۱

برای مزدکم که آرمانم بود / پروین استخری..... ۶۳۳

امیدم را مگیر از من خدایا / جمشید کیان فر..... ۶۳۶

هو الحق

سالی گذشت، سالی فاجعه آمیز، سالی دردناک، سالی توأم با غم و اندوه از دست دادن فرزندان مزدک، در تصادف رانندگی، سال فروریختن کاخ آرزوهای پدر، سال خشک شدن شیره جان مادر، سال بی پناه شدن خواهر، خواهری که امید و آرزوهایش در آینده برادر خلاصه می شد، سالی که حامی خواهر قرار بود پس از ازدواج با آرزوی، آرزوی ای که با لباس سپید در سوگ مزدک نشست، به ایتالیا رود و خواهر در غم دوری برادر، غافل از آنکه تقدیر روزگار رقم دیگر زده بود و این دوری زودتر از موعد فرا رسید، دوری ای که تا پایان حیات خواهر تداوم خواهد داشت و پدر و مادر و خواهر به امید رفتن به جهان دیگر برای دیدار عزیز و دلبندهشان ادامه خواهند داد.

سال سختی بود، به عبارتی سال بریدن از کار، از زندگی و تسلای بستگان و دوستان و آشنایان، سال توصیه بازگشت به زندگی، به امید چه؟ به امید دختر، این تنها بازمانده زندگی مشترک و ثمره زندگی که دیگر همه امیدها و آرزوها منحصر بدوست.

بازگشت به کار سخت بود، به توصیه تنی چند از دوستان یکدل و یک رنگ، به انتشار یادنامه ای برای سالگرد مزدک - و در نمان امید بازگشت به زندگی و کار برای ما - و نکوداشت یاد او برای اولین سال سفرش به دنیای باقی از این دار فانی، امید و جرعه ای برای ادامه حیات پدید آمد.

از دوستان و بزرگواران صاحب قلم و اوخر سال ۸۶ تمنای مقاله و مطلبی برای مزدک نامه که خود شبهاتی را در ذهن شنونده به وجود می آورد «چرا مزدک نامه؟» و توضیح که این مزدک نامه برگرفته از نام جگرگوشه از دست رفته ماست و ربطی به مزدک عهد باستان، آن مصلح اجتماعی که به غلط پیامبر قلمداد شده نیست و «نامه مزدک» عنوان نگرفته چون نامه اعمال او نیست، بل مطالبی فرهنگی خواهد بود که ربطی به نامه اعمال هیچ یک از مزدک ها ندارد نه مزدک ما و نه مزدک عصر ساسانی، گرچه ممکن است یک و دو مقاله ای هم درباره مزدک مصلح اجتماعی باشد و شاید هم نباشد. الله اعلم به حقایق الامور.

سال به پایان رسید و نوروز ۸۷ از گرد راه رسید، نوروزی که برای ما بدون مزدک، نوروز دیگری بود، آن رنگ و بوی بیست و سه سال گذشته را نداشت، بیست و سه سالی که جمع چهار نفری ما پای سفره هفت سین که هر زمان از شبانه روز می خواست سال تحویل شود و این دفعه برای نخستین بار در بهشت زهرا، قطعه ۲۲۵، مملو از جمعیتی که هر یک عزیز و جگرگوشه ای را در سال پیشین از دست داده بودند و حال بر مزار عزیز خود سال نو را تحویل می کردند تا بدون غم و اندوه سال پار سالی دیگر را شروع کنند؛ هرگز جمعیتی این چنین در موقع سال تحویل گرد خود ندیده بودیم، قطعه ای که جوانترین قطعه لقب یافته، گرچه از کودک یک ساله تا پیرزن صد و یک ساله در آن سکنی گزیده اند، اما به جوانترین قطعه در بهشت زهرا مشهور است، به جرأت توان گفت که ۷۵٪ از غنودگان در آن قطعه بین سنین ۱۵-۳۰ سال بیشتر زندگی نکرده اند «پاک آمدند، پاک زیستند و پاک رفتند» خدایشان بیامرزاد.

بلی صرف نظر از جمعیت حاضر، تمامی افراد خانواده ما: عمو و خاله، دایی و عمه هر یک با جمع خانواده های خود آمده بودند تا سال نو را با مزدک تحویل کنند و نزدیک او باشند (سیاس).

تعطیلات نوروز به پایان رسید و کم کم تمنا و خواهش ما هم اجابت شد، مقالات

یکی پس از دیگری با عبارات آغازین که سرلوحه مقالات است و نیازی به تکرار آن نیست، می‌رسید و تعهدی را نسبت به آن بزرگواران و عزیزان که با سعه صدر دست به قلم برده و مطلبی را نوشته بودند و گوشزد نزدیک به سال درگذشت فرزندان، یادآور می‌شد چنین شد که مزدک‌نامه در یادبود اولین سال درگذشت مزدک پدید آمد و اگر خدای توفیق دهد، هرچند در حیات باشیم هر ساله به همت دوستان و یاران یک دل و مشفق چنین خواهیم کرد.

شگفتا تنی چند از دوستان بخاطر پریشان‌حالی از ذهنمان رفته که تمنای مطلبی از ایشان کنیم، و خود چنین کردند و مقاله‌ای را از سر بزرگواری ارسال داشتند و تنی چند از بزرگواران به دلیل گرفتاری‌های کاری وعده را به سال دیگر موکول کردند.

تنظیم مزدک‌نامه خود معضلی بود که می‌توانست به چند صورت باشد:

۱. براساس الفبائی نام پدیدآورندگان

۲. براساس الفبائی عنوان مقالات

۳. تنظیم موضوعی

شیوه سوم را که موضوعی است برگزیدیم و از عدم رعایت تقدم و تأخر و رتبه علمی همه استادان و بزرگواران عذرخواهیم به امید آنکه کوتاهی و سهل‌انگاری را بر ما ببخشایند.

از لطف و مرحمت همه بزرگواران و استادان گرانقدر که زبان و قلم قاصر از تشکر و قدردانی است، سپاسگزاریم که بن‌مایه مزدک‌نامه را فراهم کردند. بار دیگر سپاس و امتنان خود را نثار قدوم و قلم ایشان می‌کنیم، تا ادای وظیفه‌ای باشد بر سعه صدر همه‌شان.

جمشید کیان‌فر - پروین استخری

خاقانی در اندوه مصایب

محمد روشن*

خاقانی شروانی، حسان العجم از بزرگان شعر و ادب فارسی است. نام او ابراهیم است و نام پدر او علی که پیشه درودگری داشت. مادرش مسیحی نستوری بود و گویا سپس اسلام آورده بود. سال زادن او در تاریخ ادب آذربایجان (جلد نخست، ص ۵۱۴ ق) آمده است. استاد شادروان بدیع الزمان فروزانفر و پروفیسور غفار کندلی، زادسال او را ۵۲۰ ق می‌دانند. سال مرگ او بر حسب سنگ قبر او که در مقبرة الشعراى سرخاب تبریز یافته شده است ۵۹۵ ق است؛ البته در این سند نام خاقانی: حکیم افضل الدین ابراهیم خاقانی بن علی شروانی آمده است. اما خاقانی در بیٹی گفته است:

بدل من آمدم اندر جهان سنایی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد
(دیوان، ص ۱۱۳۹)

شاهد استوار شعر او گویای درست بودن نام ابراهیم است:

به خوان معنی آرای بی راهیمی پدید آمد ز پشت آزر صنعت علی نجّار شروانی
(دیوان، ص ۶۱۸)

رفاقت الله خان دانشمند هندی به استناد تحفة‌العراقین، نام مادر خاقانی را «رابعه» دانسته که پیش از مسلمانی «رابزه» خوانده می‌شده. وی زنی «صافی دم»، «صوفی اجتهاد»، «مؤمن دل» بود و با بافندگی کمبود خانه و خانواده را جبران می‌کرد؛ و چه زیبا خاقانی مادر را وصف می‌کند و حال خود باز می‌گوید:

ای ریزه روزی تو بوده	از ریزش ریسمان مادر
خو کرده به تتگنای شروان	با تتگی آب و نان مادر...
افسرده چو سایه و نشسته	در سایه دوکدان مادر
ای باز سپید چند باشی	محبوس به آشیان مادر
شرمت ناید که چون کبوتر	روزی خوری از دهان مادر

(دیوان، ص ۱۱۸۴)

در تربیت و تعلیم خاقانی هیچکس چون کافی‌الدین عمر عمّ او اهتمام نورزیده است. بر اثر مساعی این عم و ابن عمّ او وحیدالدین عثمان بن عمر، خاقانی که از جوهر و استعدادی وافی برخوردار بود، بهره‌ای تمام یافت. این هر دو از دانشمندان روزگار خود بودند. دانشهای زمانه چون علم نحو و لغت و ریاضی و الهیات و طبیعیات و تفسیر مایه آموزش آنان بود. افزون بر تعلیم، عمّ و عم‌زاده چون پدری معنوی او را مورد حمایت و نواخت خود قرار می‌دادند. کافی که «صدر اجل»، «امام اکرم»، «دایه»، «معلم»، «مرّبی» و «پدر معنوی» بود بر گردن برادرزاده جوان خود حمایل «هفت نظر» آویخته بود، بیست و پنج سال حامی دلسوز و پرورگار برادرزاده بود، خاقانی خود می‌گوید:

بگریخته‌ام ز دیو خذلان	در سایه عمر بن عثمان
هم صدرم و هم امام و هم عمّ	صدر اجل و امام اکرم...
زین عمر به من آن شرف رسیده است	کز قرص خور آب و خاک دیده است...

تا بر در عم مرا وقوف است
 آحاد نهاد من الوف است...
 و می‌افزاید:

فروغ فکر و صفای ضمیرم از عم بود
 و حیدالدین عثمان، پسر عمو نیز چون معلمی سختگیر، خاقانی را تحت نظر و حمایت آموزش خود داشت:

من فایده جوی داد مفیدم
 هم بوده مدرّس او معیرم
 نفسم به دکانش چوب خورده
 چون مار به چوب نرم کرده ...
 من خرد و چنان بزرگواری
 چوپان چو من بهیمه داری
 من چوبش خورده وقت تعلیم
 شاشیده هزار نوبت از بیم

(تحفة العراقین، ص ۲۲۶)

مرثیه‌سرائی خاقانی در مرگ عمّ بزرگوار دانشمند از نمونه‌های برگزیده شعر فارسی است؛ و نیز قصیده‌ای که در رثای پسر عمّ، و حیدالدین به مطلع:

جان سگ دارم به سختی ورنه سگ جان بودمی

از فغان زار چون سگ هم فرو آسودمی

(دیوان، ص ۶۰۹)

سروده، گویای درد و اسف بسیار خاقانی در مرگ این «فرزانه» «نازنینان» است. به اشارت می‌افزاییم که خاقانی با این آموزشهای والا و تعلیمات عالی و قریحه ذاتی نبوغ آسا پایگاه خود را در شعر به آنجا رسانید که بحق درباره خود چنین گفت:

گر زین سخنان سحرکردار
 حسان عرب شدی خبر دار،
 بانگش بزدی ز عالم پاک
 با حسان العجم فدیناک ...
 چون دید که در سخن تمامم
 حسان عجم نهاد نامم

(تحفة العراقین، ص ۷۷، ص ۲۲۱)

و در قصیده‌ای در ستایش حُمد سیمگر، حجة الاسلام، به جایگاه خود در شعر

اشاره می‌کند:

چون خود و چون من نبینی هیچ کس در شرع و شعر

قاف تا قاف ار بجویی قیروان تا قیروان!

(دیوان، ص ۴۴۵)

اینک دیگر همگان می‌دانند که تخلص خاقانی، پیشتر «حقایقی» بوده و پس از پیوستن به دربار خاقان اکبر منوچهر شروانشاه، خاقانی تخلص کرده است؛ و لقبی که شروانشاه اخستان به وی داده بود و او را سلطان‌الشعرا می‌خواند هرگز مقبول شاعر نیفتاد؛ ولی لقب افضل‌الدین را به کار می‌برد.

نکته‌ای بزرگ که در زندگانی ادبی و هنری خاقانی به عنوان قصوری عمده به چشم می‌آید عدم اشارت استادان و محققان و تذکره‌نویسان و حتی تاریخ ادبیات-نگاران ایرانی و انیرانی به مرتبت بلند خاقانی در نثرنویسی و منشآت‌نویسی است. نخستین بار منشآت خاقانی به تصحیح و تحشیه محمد روشن از سوی انتشارات دانشگاه تهران حاوی شصت نامه به خویشاوندان و نزدیکان، صدور و بزرگان، و امیران و شهرباران روزگار - در آذر ماه آخر پاییز ۱۳۴۹ - منتشر گردید. کتاب به پیشگاه استاد شادروان مجتبی مینوی اتحاف شده بود.

نگارنده - محمد روشن - در پیش‌گفتار یادآور شده بود که آشنایی با منشآت خاقانی به سال ۱۳۳۵/۳۶ دست داد؛ و در همان یادکرده بود که اشارت سعدالدین وراوینی در مقدمه‌الکتاب *مرزبان‌نامه* روشنگر و گویا است و چنین:

و نوعی دیگر، اگرچه از رسوم دبیران بیرون است، چون نفثات سحر کلام و مجاجات اقلام امیر خاقانی [که] خاقان اکبر بود بر خیل فصحای اهل زمانه، و در آن میدان که او سه طفل بنان را بر نی پاره سوار کردی، قصب السبق براعت از همه بربودی، و گرد گام زرده کلکش ادوهام سابقان حلبه دعوی بشکافتی.

(منشآت خاقانی. مقدمه. حرب)

خاقانی خود در نامه‌ای که به علاء‌الدین محمد مستوفی مروزی می‌نویسد

می گوید:

پس من که در طریق نثر این دست برد توانم نمود، اگر زحمت نظم در میان نیاوردم، دانم که خاطر اشرف نییچد که الشعر بالشعر ربا.

(همانجا. ص ۳۳)

منشآت خاقانی از نمونه‌های درخشان نثر فنی در زبان فارسی است و همتا و همپای شعر بلند و استوار خاقانی.



از رویدادهای زندگی خاقانی که در شعر و نثر او بدانها اشاره شده است، همسر گزینی او است. چنانکه از دیوان خاقانی برمی آید وی سه بار زن کرده است:

مرد مسافر حدیث خانه که گوید زان غرضش زن بود که بانوی خانه است
بود مرا خانه نخست و دوم خوب نیست سوم خانه خوب اگرچه یگانه است
گویى خاقانیا ز خانه خبر ده خانه من همچو خونه زیر میانه است

(دیوان، ص ۱۱۱۴)

نخستین همسر خاقانی ظاهراً گونش نام بوده است که به معنای خورشید است، ولی اشارتی در منشآت به گلستان نامی نمی‌شود: «زین الحاج را فرستادم تا به جهت گلستان، که در این خارستان او ما را سر است به تعجیل خنه بخرد و بازگردد.» قریبه‌ای در شعر نیز آمده است:

مه فرو رفت منازل چه برم گل فرو ریخت گلستان چه کنم

(دیوان، ص ۳۹۷)

نکته‌ای که در منشآت بدان باز می‌خوریم گویای روستایی بودن این همسر است، و آزاری که خاقانی ازین ازدواج دیده:

کمر بیست و پنج سال جهت محافظت و مراعات زنی روستایی را
رحمها الله تعالی دردسر و درد دل از شروان چندان داشت که اگر بنویسد،
تجویف هوای خاقین پر شود. و من کمتر را در آن دیه فلاحان هزار نویت
دشنام دادند و بر سر راه آمدند و بر من تیر انداختند؛ و پدر و برادر مرحوم

او رحمها الله مرا فحش گفتند و بر من شمشیر کشیدند، و من روزی بر سر او زنی دیگر نکردم و او را دشمنکام نگردانیدم، مع ما که از هزار خبا و خدر بزرگان مرا طلبیدند، و در وقت بیماریها آن مرحومه را تیماردار و خدمتکار و طشت نه و دستاب ده من بودم؛ و چون مفارقت کرد، به موافقت او از شروان بیرون آمدم. و به ذات نامحسوس خدای جل ذکره که من کمتر را از موطن دور ماندن هیچ سببی نیست آلا وفات آن مرحومه ...

در دیوان خبر از همسر دوم خود بدین سان می‌دهد:

به درد دلی ز اهل خاقانیا	دو عالم دل دردناکی نیرزد
به غربت زنی کردی آن شد دوم چه	که صد شهوت آزار پاکی نیرزد
پسین زن چو پیشین بود؟ حاش الله	که صد نسر واقع سماکی نیرزد
سپردی به خاک آن که ارزید شهری	گزیدی ز شهر آنکه خاکی نیرزد

(دیوان، ص ۱۱۵۲)

این که شاهد بیوگی زن دوم خاقانی را می‌آورم، بهر باز نمودن هنر خاقانی در شعر و زیبایی کلام اوست:

زخم بردل رسید خاقانی	تا خود آسیب بر خرد چه رسد...
از فراش کهن بلات رسید	تا از این نورسیده خود چه رسد...
غم رسید از ترنج تازه تو را	تا ز نارنج دست زد چه رسد!

(دیوان، ص ۱۱۵۵)

دو بیت دیگر که از همین ماجرای همسرگزینی خاقانی می‌آورم باز به نشانه ستایش از چیرگی خاقانی و قدرت و هنر او در شاعری است:

هست او سیاه چرده و هستم سپید سر	با یار من موافقه زین باب می‌کنم
او بر رخ سیاه سپیدآب می‌کند	من بر سر سپید سیاه‌آب می‌کنم

(دیوان، ص ۱۲۲۲)

چنانکه از آثار خاقانی در شعر و نثر برمی‌آید او را دو پسر و دخترانی بوده است که در نامه‌ها از دو داماد او: شهاب‌الدین و مشیدالدین سخن رفته است، و از مرگ

دختری نوزاد نیز در شعر او اثری هست که گویای ناخوشایندی دخترداری در فرهنگ اسلامی است:

پیش بین دختر نو آید من دید کآفاتش از پس است برفت
 محنتش نام خواستم کردن دولتش نام ساختم چو برفت
 (دیوان، ص ۱۱۳۳-۱۱۳۴)

از پسران خاقانی رشیدالدین است و دیگر عبدالمجید که با ذریغ پسر رشید در بیست سالگی داغ بر دل پدر می‌نهد؛ و آن فقدان سبب پدید آمدن زیباترین و گویاترین و دردآورترین مراثی در شعر فارسی می‌شود؛ هرچند خاقانی در سخنوری به چنان مهارت و چیرگی رسیده است که کلام در دست او موم است و هرگونه شعر او مایهٔ اعجاب و شگفتی، مثلاً آن قصیده که «در عزلت و تخلّص به مدح پیغمبر اکرم» است:

هر صبح پای صبر به دامن درآورم پرگار عجز گرد دل و تن درآورم
 از عکس خون قرابه پُر می‌شود فلک چون جرعه‌ریز دیده به دامن درآورم
 هر دم هزار بجهٔ خونین کنم به خاک چون لعبتان دیده به زادن درآورم
 از زعفران چهره مگر نُشراه‌ای کنم کآبستنی به بخت سترون درآورم...
 (دیوان، ص ۱۶۹)

مضمون آفرینی و ابداع و تسلط خاقانی بر ساخت‌واره واژگانی مایهٔ آفرینشی هنری می‌شود که کمتر دیده می‌شود، به مثل آن قصیده که «در مرثیهٔ اهل خانهٔ خود گوید»:

بی‌باغ رخت جهان مبینام بی‌داغ غمت روان مبینام
 بی‌وصل تو کاصل شادمانی است تن را دل شادمان مبینام
 بی‌لطف تو کاب زندگانی است از آتش غم امان مبینام
 دل زنده شدم به بوی بویت کان بوی ز دل نهمان مبینام
 بی‌بوی تو کآشنای جان است رنگی ز حیات جان مبینام ...

(دیوان، ص ۳۳۹)

و آن دیگر که «در مرثیه رشیدالدین، فرزندش»:

رخت همت ز رصدگاه خطر بر بندیم
 رَخشِ جان را بدَلش نعلِ سفر بر بندیم
 بختیان را جرس از آه سحر بر بندیم
 تا به تیرِ سحری دستِ قدر بر بندیم
 گه چو پیکان کمر از بهر حذر بر بندیم
 گه ز دودی به تن چرخ کمر بر بندیم
 دیده را سوی جهان راه نظر بر بندیم
 کز بُن کیسهٔ او سود دگر بر بندیم
 تنگنای نفس از موج شرر بر بندیم
 زیوری چون قلم از دود جگر بر بندیم
 روزن دیده به خونابه مگر بر بندیم...

بر سر شه ره عجزیم کمر بر بندیم
 کاشه تن که به سمار غم افتاده رواست
 بارِ محنت به دُو بختی شب و روز کشیم
 کاغذین جامه هدف وار علی‌الله ز نیم
 گه چو سوفار دهان وقت فغان بگشاییم
 گه ز آهی کمر کوه ز هم بگشاییم
 چون جهان را نظری سوی وفا نیست ز اشک
 از سر نقد جوانی چه طُرف بر بستیم
 ز آب آتش زده کز دیده رود سوی دهان
 چون قلم سر زده گرییم به خوناب سیاه
 دل که بیمارِ گران است بکوشیم در آنک

ای مه نو! ز شبستان پدر چون شده‌ای

وی عطاردا! ز دبستان پدر چون شده‌ای

سر خاک تو چو افسر به گهر درگیرم
 کارزو بُد که دوات تو به زر درگیرم
 تاش چون سبب به بیجاده مگر درگیرم
 لوح بالات به یاقوت و دُر درگیرم
 با چنین مشک و گهر عشق ز سر درگیرم
 خط دست تو چو تعویذ به بر درگیرم
 اول از کندن بنیاد هنر درگیرم...

پای تابوت تو چون تیغ بزر درگیرم
 این منم زنده که تابوت تو گیرم در زر
 بر ترنج سر تابوت تو خون می‌گیرم
 چون قلم تختۀ زیر تو حلی دار کنم
 خاک پای و خط دست گهر و مشک من است
 خاک پای تو چو تسبیح به رخ درمالم
 بی تو بستان و شبستان و دبستان بکنم

ای سهی سرو! ندانم چه اثر ماند تو را

تو نماندی و در آفاق خبر ماند تو را

در فراق تو از این سوخته تر باد پدر
 تا شریکان تو را بیش نبیند در راه
 چشمه نور منا! خاک چه مأوی گه توست
 تا تو پالوده روان در جگر خاک شدی
 تا تو چون مهرگیا زیرزمین داری جای
 زیر خاکی و فلک بر زبرت گرید خون
 ای غمت مادر رسوا شده را سوخته دل

بی چراغ رخ تو تیره بصر باد پدر
 از جهان بی تو فرو بسته نظر باد پدر...
 که فدای سر خاک تو پدر باد پدر
 بر سر خاک تو پالوده جگر باد پدر
 بر زمین همچو گیا پای سپر باد پدر...
 بی تو چون دور فلک زیرو زیر باد پدر...
 از دل مادر تو سوخته تر باد پدر

پسری کارزوی جان پدر بود گذشت

تا ابد معتکف خاک پسر باد پدر

(دیوان، ص ۷۱۰-۷۱۹)

در غزلهای خاقانی نیز مرثیه‌هایی دیده می‌شود که بدرستی دانسته نیست برای
 کیست، از آن شمار است:

درد زده است حال من میوه جان من کجا
 دوش ز چشم مردمان گریه به دام خواستم
 او ز من خراب دل کرد چو گنج بی‌نهان
 ناله خاقانی اگر دادستان شد از فلک

درد مرا نشانه کو درد نشان من کجا
 این همه اشک عاریه است، اشک روان من کجا
 من که خراب ایدرم گنج نهان من کجا...
 ناله من بیست غم دادستان من کجا

در قطعه‌ای «در مرثیه رشیدالدین، فرزند خود» اشاره به رسمی دیرین می‌کنند
 که چون دختری به داماد می‌دادند، می‌گفتند: «مرده‌اش از خانه‌ات بیرون رود!» و
 این خوشبختی دختر است تا طلاق زده نشود در خانه همسر عمرش پایان پذیرد.

پسر داشتم چون بلند آفتابی
 به درد پسر مادرش چون فرو شد
 یکی بگر چون دختر نعلش بودم
 چو دختر سپردم به داماد گفتم
 بماندم من و ماند عبدالمجیدی

ز ناگه به تاری مفاکش سپردم
 به خاک آن تن دردناکش سپردم
 به روشندلی چون سماکش سپردم
 که گنج زر است این به خاکش سپردم
 ودیعت به یزدان پاکش سپردم

اگر کس پناهِش نباشد به شروان

پناهِش بس است آن خدا کِش سپردم

(دیوان، ص ۱۲۱۴)

گوید:»

صبحگاهی سرِ خوناب جگر بگشایید

دانه دانه گهر اشک ببارید چنانک

خاک لب‌تشنه خون است ز سرچشمه دل

سیل خون از جگر آرید سوی بام دماغ

به وفای دل من ناله برآرید چنانک

دل کبود است ز نیل فلک ار بتوانید

گریه گر سوی مژه راه نداند مژه را

لوح عبرت که خرد راست به کف برخوانید

به غم تازه مرا یید شما یار کهن

آگهید از رگِ جانم که چه خون می‌ریزد

نازنینا منا! مُرد چراغ دل من

خبر مرگ جگرگوشه من گوش کنید

پای ناخوانده رسید و نفر مویه‌گران

دشمنان را که چنین سوخته دارندم دوست

دوستانی که وفاشان ز نهان داشته‌ام

ژاله صبحدم از نرگس تر بگشایید

گره رشته تسبیح ز سآر بگشایید

آب آتش‌زده چون چاه سقر بگشایید...

ناودان مژه را راه گذر بگشایید...

چنبر این فلک شعوزه گر بگشایید...

بام خمخانه نیلی به تبر بگشایید...

ره سوی گریه کزاد نیست گذر بگشایید...

مشکل غصه که جان‌راست ز بر بگشایید...

سر این بارِ غم عمر شکر بگشایید

خون ز رگهای دل وسوسه‌گر بگشایید...

همچو شمع از مژه خوناب جگر بگشایید

شد جگر چشمه خون چشم عبر بگشایید...

«وارشیده» کنان راه نفر بگشایید

راه بدهید و به روی همه در بگشایید

چون درآیند ره از پیش حشر بگشایید

(دیوان، ص ۲۳۴)

پدر جگر سوخته در مطلعی دیگر به ۲۵ بیت تجدید مطلع می‌کند:

ورسِ موی سر آغوش بزر بگشایید...

ای نهان داشتگان! موی ز سر بگشایید

(دیوان، ص ۲۳۹)

جای شگفتی نیست که شاعری چون خاقانی شناسای راز و رمز سخن و

تناسبات لفظی و معنوی آن بویژه وزن و زبان باشد، و آن‌گاه که در رثای «اهل خانه» خود شعر می‌گوید، همهٔ نکته‌های ضرور را مرعی دارد:

بس وفا پرورد یاری داشتم
چشم بد دریافت، کارم تیره کرد
گر نه روشن روی کاری داشتم...
خنده در لب گویی: اهلی داشتی؟
هم دلی هم یار غاری داشتم
من نبودم بی‌دل و یار این چنین
بس بآیین یادگاری داشتم...
آن نه یار، آن یادگار عمر بود
هم نپندارم که یاری داشتم!
(دیوان، ص ۳۶۰)

۳۰ فروردین ۱۳۸۷

منابع

۱. تحفة العراقین، اثر خاقانی شروانی، باهتمام یحیی قریب، تهران: ابن سینا، ۱۳۳۳.
۲. خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او، غفار کندلی هریسچی، ترجمه میرهدایت حصاری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۳. دیوان خاقانی، ویراستهٔ دکتر میرجلال‌الدین کزازی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.
۴. منشآت خاقانی، از افضل‌الدین بدیل خاقانی، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
۵. نگاهی به دنیای خاقانی، معصومه معدن‌کن، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.